

## زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی

سال ۹، شماره ۱، پیاپی ۱۴ (بهار و تابستان ۱۴۰۳) شماره صفحات: ۵۱ - ۷۳

### متمم‌های ریشه dā در زبان اوستایی و فارسی باستان

- سحر وحدتی حسینیان<sup>۱</sup>، احسان چنگیزی<sup>۲\*</sup>، ژاله آموزگار یگانه<sup>۳</sup>، آمنه ظاهری عبدوند<sup>۴</sup>
۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
  ۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
  ۳. استاد گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
  ۴. استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

#### چکیده

در زبان‌های ایرانی دوره باستان (اوستایی و فارسی باستان) علاوه بر ساختمان تصریفی می‌توان روابط نحوی و نقش‌های معنایی هر یک از حالت‌های دستوری و حاشیه‌ای را بررسی کرد. در این زبان‌ها، متمم‌های فعل که می‌توانند اسم، صفت و یا ضمیر باشند، از طریق حالت‌نشانی بازنمایی می‌شوند که با توجه به فعل بر نقش‌های گوناگونی دلالت دارند. بازنمایی متمم‌های فعل و کارکرد حالت‌ها با افعال مختلف، تاکنون جز اشاراتی مختصر، مورد توجه محققان این حوزه نبوده است. به این دلیل، بررسی این موضوع در زبان‌های ایرانی باستان قدری مغفول مانده است. از این رو، در این نوشتار به بررسی متمم‌های یکی از ریشه‌های فعلی پرکاربرد و پربسامد زبان اوستایی، dā، پرداخته می‌شود که در متون اوستایی بیشتر در معانی دادن، آفریدن و قراردادن و در کتیبه‌های فارسی باستان با بسامدی کم در معانی آفریدن و دادن آمده است. چنانکه از بررسی جملات حاوی ریشه dā برآمد، متمم‌های این ریشه، با توجه به معنی و بافت جمله در زبان فارسی باستان در حالت‌های مفعولی و برایی و در زبان اوستایی در حالت‌های مفعولی، برایی، اضافی و دری در نقش‌های معنایی متعددی چون موضوع/کنش‌پذیر، پذیرنده، بهره‌ور، تمیز و مکان ظاهر شده‌اند.

#### واژه‌های کلیدی:

تصریف  
حالت  
متمم  
نقش معنایی  
ریشه dā

#### تاریخچه مقاله:

دریافت: ۲۲ دی‌ماه ۱۴۰۲

پذیرش: ۱۴ اسفندماه ۱۴۰۳

\* آدرس ایمیل نویسنده مسئول: [ehsan.changizi@atu.ac.ir](mailto:ehsan.changizi@atu.ac.ir)

#### ۱. مقدمه

بحث ظرفیت فعل و کاربرد متمم‌های آن از مباحث مورد توجه در دستور زبان است. این بحث درباره زبان‌های ایرانی دوره باستان به دلیل مقوله تصریف، نسبت به زبان‌های دوره جدید، اندکی متفاوت‌تر است. در زبان‌های ایرانی دوره باستان، متمم‌های فعل در حالت‌های مختلف آمده‌اند. هر یک از متمم‌ها نقش‌های معنایی

گونگونی را با توجه به حالت آن و فعل جمله نشان داده‌اند. یکی از بحث‌های مهم در بررسی زبان‌های اوستایی و فارسی باستان، تعیین نقش‌های معنایی متمم‌های فعل است. بازنمایی متمم‌های فعل و کارکرد حالت‌ها با افعال مختلف در آثار محققان، چنان‌که باید، مورد توجه نبوده و اندک اشاره‌ای به آن شده است.

در این مطالعه به بررسی متمم‌های ریشه *dā* در زبان اوستایی پرداخته و این امر بررسی می‌شود که از میان حالت‌های هشت‌گانه، چه حالت‌هایی متمم‌های افعال صرف‌شده از ریشه *dā* را بازنمایی می‌کنند و هر یک از این حالت‌ها بر چه نقش‌های معنایی دلالت دارند. به این منظور همه جملات حاوی ریشه *dā*، بدون پیشوندهای فعلی<sup>۱</sup> از کلیه متون اوستایی، یسن‌ها، هفت‌ها، یشت‌ها و وندیداد و همین‌طور کتیبه‌های فارسی باستان استخراج و از نظر دستوری بررسی می‌شوند. لازم به اشاره است که محققان در تحلیل‌های ریشه‌شناختی و معنایی تعدادی از جملات، اتفاق نظر ندارند. از آن‌جا که پرداختن به دلایل هر یک و توضیح نظرات‌شان خارج از حوصله مقاله است، از این رو جمله‌هایی ارائه می‌شوند که اکثر محققان در تحلیل و ترجمه آن‌ها متفق‌القول هستند و در صورت ذکر جملاتی که اختلاف نظری در تحلیل آن‌ها وجود دارد، نظر محققان متأخر مدنظر قرار می‌گیرد. مسأله اصلی در این پژوهش آن است که ریشه *dā* با معانی *دادن*، *آفریدن* و *قرار دادن* با چه متمم‌هایی همراه است، این متمم‌ها، اجباری و اختیاری، در چه حالت‌هایی ظاهر شده‌اند و هر یک بر چه نقش‌های معنایی دلالت دارند.

## ۲. پیشینه تحقیق

هرچند در زمینه بررسی ظرفیت افعال و نقش‌های معنایی حالات در زبان‌های فارسی باستان و اوستایی تاکنون تحقیقی به شرحی که در بخش مقدمه مطرح شد، صورت نگرفته است، از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که به کارکردهای هر یک از حالات هشتگانه پرداخته‌اند، می‌توان به رایشلت<sup>۲</sup> (۱۹۰۹)، شروو<sup>۳</sup> (۲۰۰۹)، وست<sup>۴</sup> (۲۰۱۱) و یوگل<sup>۵</sup> (۲۰۱۷) در زبان اوستایی، و کنت<sup>۶</sup> (۱۹۵۳) و شروو (۲۰۰۹) و یوگل (۲۰۱۷) در زبان فارسی باستان اشاره کرد.

هیچ‌یک از این محققان طبقه‌بندی کارکردهای حالت‌ها را با محوریت ظرفیت فعل انجام نداده‌اند. برای مثال، رایشلت (۱۹۰۹) کارکرد حالت اضافی را در سه دسته اصلی ارائه کرده است: اضافی وابسته به فعل، حالت‌های اضافی وابسته به اسم، و اضافی دال بر زمان و مکان. اضافی وابسته به اسم زیرگروه‌های دیگری از جمله اضافی بخشی دارد با این توضیح که این نوع حالت اضافی می‌تواند به جای حالت فاعلی و مفعولی و حتی حالت

<sup>۱</sup> به دلیل اینکه پیشوندهای فعلی در معنای اصلی فعل تغییر ایجاد می‌کنند، افعال پیشوندی در این مقاله بررسی نشده‌اند. افزون بر این، ریشه مورد بحث در اوستا و فارسی باستان با پیشوندهای همسان به کار نرفته و پرداختن به آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد.

<sup>۲</sup> H. Reichelt

<sup>۳</sup> P. O. Skjærvø

<sup>۴</sup> M. L. West

<sup>۵</sup> T. Jügel

<sup>۶</sup> R. G. Kent

مفعولی مقصد بنشیند. در حالی که در تقسیم‌بندی بر اساس ظرفیت فعل همه آن‌ها ذیل وابسته‌های فعل قرار می‌گیرند و چنین دسته‌بندی این امکان را فراهم می‌سازد تا دریابیم که حالت اضافی می‌تواند جزو وابسته‌های فعل باشد. در دو جمله (۱)، فعل *dāidī* با دو وابسته در حالت مفعولی (*acc*) و برایی (*dat*) و فعل *daḏāiti* با دو وابسته در حالت اضافی (*gen*) و برایی (*dat*) همراه است. مفعول (*theme/ patient*) در هر دو جمله با دو حالت مختلف *acc* و *gen* نشان داده شده است. تفاوت آن دو در این است که *acc* جمله اول به کل ماده و حالت *gen* در جمله دوم به بخشی از آن اشاره دارد.

1) <i>taḥ</i>	<i>mōi</i>	<i>dāidī</i>
acc.sg.n	dat.sg.m	imp.2sg.act
(dem.)	(dem.)	
آن	من	بده

آن را به من بده (یسن ۵۱، بند ۱۸)

2) <i>yō</i>	<i>...sūne</i>	<i>astanaṃ</i>	<i>ahmarštanam</i>	<i>daḏāiti</i>
nom.sg.m	dat.sg.m	gen.pl.n	gen.pl.n	ind.3sg.act
(rel.pron.)	(sb.)	(sb.)	(adj.)	
آن که	سگ	استخوان‌ها	ناجویدنی	می‌دهد

آن که (چیزی از) استخوان‌های ناجویدنی را به سگ می‌دهد (وندیداد ۱۵، بند ۳).

یکی از ایرادهای تقسیم‌بندی‌های انجام‌شده، اختلاط بین حالات صرفی و نحوی است. در کار هر پنج محقق با عنوان حالت دومفعولی مواجه هستیم که در توضیح آن فقط به ذکر فعل‌ها و جمله «یکی مفعول شیء و دیگری مفعول شخصی» بسنده شده و هیچ اشاره‌ای به تمایز ساختارهایی با دو حالت مفعولی (*DAC*)<sup>۱</sup> و ساختارهای دومفعولی (*DOC*)<sup>۲</sup> نشده است.

به ظاهر تقسیم‌بندی رایشت (۱۹۰۹) در کارکرد همراهی حالت بایی بر اساس ظرفیت فعل انجام شده است. وی (۱۹۰۹) معتقد است فعلی مانند *hacaitē* مستلزم وجود حالت بایی چون *aṣā* است:

3) Y.34.2: *yehiiā uruuā aṣā hacaitē* (Reichelt, 1909: 232).

که روانش با اشه همراه است.

و در جمله‌ای چون جمله زیر *mainiiū* فقط در حالت همراهی با اسم *ārmaitiš* است و جزو وابسته‌های فعل نیست:

4) Y.31.12: *ārmaitiš mainiiū pərəsāitē* (Ibid, 232)

آرمئیتی با مینو هم‌پرسی بکند.

<sup>1</sup> double accusative

<sup>2</sup> double object

اما هر دو کلمه در حالت بایی جزو متمم‌های فعل هستند که می‌توانند در اختیاری یا اجباری بودن با هم متفاوت باشند.

### ۳. چارچوب نظری پژوهش

در این بخش، مبانی نظری پژوهش، یعنی بحث ظرفیت، نقش‌های معنایی، تصریف در زبان‌های ایرانی باستان و چگونگی بازنمایی نقش‌های معنایی شرح داده می‌شود.

#### ۳-۱. ظرفیت

اصطلاح ظرفیت در شیمی برای نشان دادن حداکثر تعداد اتم‌ها و ترکیبات شیمیایی است که می‌تواند به دیگر اتم‌ها و ترکیبات شیمیایی بپیوندند. کاربرد این اصطلاح در زبانشناسی به تنی<sup>۱</sup> برمی‌گردد؛ اگرچه پیشتر از وی نیز مفهوم ظرفیت تحت اسامی مختلف در زبان‌شناسی به کار می‌رفت (باسمن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶: ۱۲۵۶). در تئوری ظرفیت که تنی<sup>۳</sup> آن را در دهه ۱۹۵۰ مطرح کرد، فعل به عنوان حامل ظرفیت و هسته مرکزی جمله در نظر گرفته می‌شود که توانایی جذب تعداد خاصی از متمم‌ها را دارد (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۴۴۰ و ۴۴۵). باید اشاره کرد که هر هسته دارای وابسته‌هایی است که به دو گروه متمم‌ها و افزوده‌ها تقسیم می‌شوند؛ ظرفیت هر هسته بسته به نزدیک‌ترین وابسته‌ها به هسته، یعنی متمم‌هاست (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۴۵۵). برای مثال، در جمله ساده دیروز علی سنگ را به زحمت از زمین برداشت، فعل برداشتن به عنوان هسته جمله با دو متمم سنگ و زمین به ترتیب متمم‌های اجباری و اختیاری فعل و دو افزوده دیروز و به زحمت همراه است که افزوده عام (قید جمله) و افزوده خاص (قید فعل) هستند؛ با حذف افزوده‌ها هیچ خللی از نظر نحوی به جمله وارد نمی‌شود و جمله علی سنگ را از زمین برداشت یک جمله کامل، خوش‌ساخت و دستوری است. با حذف کلمه سنگ، متمم اجباری، جمله\*علی از زمین برداشت بدساخت و نامفهوم است، ولی با حذف متمم اختیاری، علی سنگ را برداشت، با یک جمله غیردستوری مواجه نمی‌شویم، چون هر فارسی‌زبانی می‌داند وقتی کسی چیزی را برمی‌دارد لزوماً آن را از جایی برمی‌دارد.

در ابتدا، بحث ظرفیت تئوری نحوی محسوب می‌شد، ولی تنی<sup>۱</sup> بر به اختصار متمم‌های فعل را طبق کارکرد معنایی آن‌ها یا به عبارتی طبق نقش‌ها هم توصیف کرده بود این گونه که متمم نخست حامل عمل، متمم دوم در جمله معلوم<sup>۴</sup> برای حمایت از عمل، و متمم سوم برخوردار از منفعت یا متحمل ضرر حاصل از عمل است

<sup>1</sup> L. Tesnière

<sup>2</sup> H. Bussmann

<sup>3</sup> L. Tesniere

<sup>4</sup> active

(گوتز- فوتلا<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۳۷). به بیانی دیگر، افعال بر اساس کار تنی برحسب تعداد متمم‌هایی که می‌توانند اتخاذ کنند به افعال صفرظرفیتی شامل افعال غیرشخصی<sup>۲</sup>، افعال یک‌ظرفیتی دربرگیرنده افعال لازم<sup>۳</sup>، افعال دوظرفیتی مشتمل بر افعال متعدی<sup>۴</sup> و در نهایت افعال سه‌ظرفیتی دربردارنده افعال دومفعولی<sup>۵</sup> تقسیم می‌شوند (باسمن، ۲۰۰۶: ۱۲۵۷). از زمان طرح این تئوری، ظرفیت به عنوان رویکردی برای توصیف نحوی زبان‌هایی چون آلمانی، انگلیسی و غیره به کار رفت و به طور روزافزون راهی به سوی جنبه‌های معنایی، ارتباطی و شناختی<sup>۶</sup> باز کرد و همین امر منجر به تمایز بین سطوح مختلف ظرفیت در مدل‌های اخیرتر ظرفیت شد. برای مثال، آلتون<sup>۷</sup> (۱۹۸۲) بنای آنالیز الگوهای ظرفیت را در سه سطح قرار داد:

(۱) نقش‌ها و فرایندهای معنایی؛

(۲) ساختارهای ظرفیت؛ متمم‌هایی که یک فعل می‌تواند اتخاذ کند؛

(۳) ساختارهای سطحی که در بندهای مجهول و یا ساختارهایی چون *it rains* یک نهاد غیرواقعی، مانند *it* ظاهر می‌شود (گوتز- فوتلا، ۲۰۰۷: ۳۷).

هلبیش<sup>۸</sup> (۱۹۹۲) نیز در بررسی ظرفیت قائل به وجود سه مرحله است که در ظاهر متفاوت از مراحل ارائه شده آلتون (۱۹۸۲) است: مرحله نخست، ظرفیت منطقی یعنی تحلیل روابط ذهنی بین گزاره‌های منطقی و عناصر مربوط به ساختار منطقی؛ فعل ملاقات‌کردن مستلزم وجود دو عنصر ملاقات‌کننده و ملاقات‌شونده است. مراحل دوم و سوم، ظرفیت معنایی و نحوی که طبق تعریف هلبیش و شنکل<sup>۹</sup> (۱۹۷۳) توانایی فعل در ایجاد موقعیت‌های معین در محیط نحوی است که می‌تواند با متمم‌های اجباری و اختیاری پر شود (به نقل از هربرت<sup>۱۰</sup>، ۲۰۰۷: ۱۸)، اما آنچه این دو مدل به اشتراک دارند وجود دو سطح نحوی و معنایی و رابطه بین این دو است. زبان‌شناسان نه تنها در مورد رابطه بین ظرفیت نحوی و معنایی، بلکه روشی که برای توصیف معنی متمم‌ها باید به کار رود به اجماع نظر نرسیده‌اند (گوتز- فوتلا، ۲۰۰۷: ۳۷-۳۸).

### ۲-۳. نقش‌های معنایی

از اواخر دهه ۱۹۶۰ شماری از تئوری‌ها بر این اساس شکل گرفتند که روابط معنایی موجود بین وابسته‌های اسمی و هسته‌های شان مجموعه کوچک همگانی را تشکیل می‌دهند. تئوری‌هایی که قائل به وجود چنین مجموعه

<sup>1</sup> K. Götz-Votteler

<sup>2</sup> impersonal verbs

<sup>3</sup> intransitive verbs

<sup>4</sup> transitive verbs

<sup>5</sup> ditransitive verbs

<sup>6</sup> cognitive

<sup>7</sup> D. J. Allerton

<sup>8</sup> G. Helbig

<sup>9</sup> W. Schenkel

<sup>10</sup> T. Herbst

همگانی روابط معنایی هستند، شامل دستور حالت<sup>۱</sup> فیلمور<sup>۲</sup> (۱۹۶۸)، دستور حالت موقعیت‌گرای<sup>۳</sup> آندرسون<sup>۴</sup> (۱۹۷۱)، حالت واژگانی<sup>۵</sup> استاروست<sup>۶</sup> (۱۹۸۸)، و دستور نقش‌گرای<sup>۷</sup> دیک<sup>۸</sup> (۱۹۷۸) است. ایجاد مجموعه‌ای همگانی از نقش‌های معنایی کار دشواری است. هیچ معیار و اتفاق نظری بر روی سیاهه یا لیست همگانی وجود ندارد. به همین دلیل دستور حالت فیلمور (۱۹۶۸) و کارهای مشابه آن برای بنیانگذاری چنین مجموعه کوچکی از نقش‌های همگانی تا حدودی اعتبار خود را از دست داده‌اند؛ زیرا هیچکس قادر به تهیه لیستی نهایی و قطعی نیست. به همین دلیل شماری از تئوری‌های عمده، نظیر دستور واژی - نقشی<sup>۹</sup> و حاکمیت و مرجع‌گزینی<sup>۱۰</sup> با وجود این‌که مفهوم نقش‌های معنایی را پذیرفته‌اند، خود را ملزم به ارائه لیست همگانی نکرده‌اند (بلیک<sup>۱۱</sup>، ۲۰۰۴: ۶۲، ۶۶، ۷۴). همه تئوری‌های مدرن، برخی از انواع روابط معنایی را که همیشه مستقیماً در صرف و نحو منعکس نمی‌شوند، در نظر می‌گیرند، اما آن‌ها در میزان استفاده از شواهد نحوی جهت جداسازی روابط معنایی، متفاوت هستند. مضاف بر این، سردرگمی‌های زیادی در به کارگیری اصطلاحات فنی در آنها وجود دارد (بلیک، ۲۰۰۴: ۶۲). در مجموع، لیست نقش‌های پیشنهادی زیر، سیاهه‌ای از نقش‌ها و کارکردهای معنایی است که مکرراً در کارهای زبانشناسان دیده می‌شود (بلیک، ۲۰۰۴، ۶۷-۶۹):

### کنش‌پذیر<sup>۱۲</sup>:

(۱) چیزی که در حالتی قرار دارد یا دستخوش تغییر می‌شود؛ آسمان آبی است، گیاهان می‌رویند.  
 (۲) چیزی که در جایی قرار گرفته یا حرکت می‌کند؛ حیوانات در قفس هستند، او سنگ را پرتاب کرد، ماشین حرکت کرد.

(۳) چیزی که متأثر شده یا تأثیرپذیرفته از چیز دیگری است؛ پرنده طعمه را خورد، او سرود می‌خواند.  
 پیش‌تر این نوع از نقش معنایی، مفعولی<sup>۱۳</sup> نامیده می‌شد که زبان‌شناسان به دلیل مشابهت اسمی با حالت دستوری مفعولی، عناوین کنش‌پذیر و موضوع را به کار گرفتند، اما برخی از زبان‌شناسان نیز بین موضوع<sup>۱۴</sup> و کنش‌پذیر تمیز قائل هستند؛ موضوع را برای (۱) و (۲)، و کنش‌پذیر را برای مورد سوم به کار می‌برند ولی برخی دیگر آن‌ها را تحت یک عنوان موضوع / کنش‌پذیر ادغام می‌کنند.

<sup>1</sup> case grammar

<sup>2</sup> C. J. Fillmore

<sup>3</sup> localist case grammar

<sup>4</sup> J. M. Anderson

<sup>5</sup> lexibase

<sup>6</sup> S. Starosta

<sup>7</sup> functional grammar

<sup>8</sup> S. Dick

<sup>9</sup> lexical functional grammar

<sup>10</sup> government and binding

<sup>11</sup> B.J. Blake

<sup>12</sup> patient

<sup>13</sup> object

<sup>14</sup> theme

**عامل**<sup>۱</sup>: چیزی که مجری فعالیت یا موجب تغییر حالتی است. برخی از زبان‌شناسان بین عامل و محرک<sup>۲</sup> تمایز قائل هستند. اولی را برای جاندار و دومی را برای غیرجاندار به کار می‌برند؛ خورشید زمین را گرم می‌کند، او آژیر را به صدا در آورد.

**ابزار**<sup>۳</sup>: ابزاری که موجب عمل فعالیت یا تغییر حالتی است؛ با قیچی کاغذ را برید.

**تجربه‌گر**<sup>۴</sup>: مخلوقی که احساس یا ادراکی را تجربه می‌کند؛ من او را دوست دارم.

**مکان**<sup>۵</sup>: موقعیت یک چیز از لحاظ مکانی و زمانی. برخی زبان‌شناسان از جمله فیلمور (۱۹۶۸) و دیک (۱۹۷۸) بین نقش‌های زمانی<sup>۶</sup> و مکانی<sup>۷</sup> وجه تمایز قائل می‌شوند؛ خودکار روی میز است.

**منبع یا خاستگاه**<sup>۸</sup>: نقطه‌ای که منشأ و منبع حرکت است؛ من از تهران آمدم، او از دوشنبه کارش را شروع خواهد کرد.

**مسیر**<sup>۹</sup>: مسیری که در طول آن یک چیز حرکت می‌کند؛ کشتی‌ها باید از تنگه هرمز عبور کنند.

**مقصد**<sup>۱۰</sup>: نقطه‌ای که چیزی «به» یا «به سوی» آن حرکت می‌کند یا تمایل به حرکت دارد. اصطلاحات مقصود<sup>۱۱</sup> و جهت<sup>۱۲</sup> جایگزین‌های آن هستند، اما معنی جهت واضح و روشن نیست و هدف نیز می‌تواند هم برای موضوع / کنش‌پذیر و هم پذیرنده<sup>۱۳</sup> به کار برود؛ او تا صبح بیدار بود، او به همدان رفت.

**پذیرنده**: بیانگر مقصدی هوشیار و با ادراک است؛ من کتابی را به او دادم.

در تعریفی دیگر آمده است موجود جاننداری که چیزی مشخص و ملموس را دریافت می‌کند، به طوری که به حوزه کنترل یا محدوده مالکیت وی در می‌آید (کتیلا<sup>۱۴</sup>، ۲۰۰۵: ۲۷۴).

**هدف**<sup>۱۵</sup>: اشاره به هدف فعالیت دارد؛ او برای کمک آمد.

**بهره‌ور**<sup>۱۶</sup>: موجود جاننداری که سود و بهره حاصل از عمل به او می‌رسد؛ یا به عبارتی موجود جاننداری که

دریافت‌کننده سود حاصل از عمل است؛ او برای من یک فنجان قهوه آورد.

<sup>1</sup> agent

<sup>2</sup> force

<sup>3</sup> instrument

<sup>4</sup> experiencer

<sup>5</sup> location

<sup>6</sup> temporal

<sup>7</sup> spatial

<sup>8</sup> source

<sup>9</sup> path

<sup>10</sup> destination

<sup>11</sup> goal

<sup>12</sup> direction

<sup>13</sup> recipient

<sup>14</sup> S. Kittilä

<sup>15</sup> purpose

<sup>16</sup> beneficiary

شیوه<sup>۱</sup>: روش یا طریقی که با آن فعالیت انجام می‌شود یا تغییر حالتی اتفاق می‌افتد؛ با او به خشونت رفتار کرد.

گستره<sup>۲</sup>: مسافت، حوزه<sup>۳</sup> یا زمانی که در طول آن فعالیت انجام یا حالتی حفظ می‌شود؛ فصل پاییز اینجا می‌مانم، سه کیلومتر پیاده‌روی کردم.

شایان ذکر است حوزه یا به عبارتی فضای انتزاعی<sup>۴</sup> می‌تواند دلالت بر عنوان<sup>۵</sup> یا کیفیت<sup>۶</sup> نیز داشته باشد، مانند من کتابی در مورد باغبانی می‌خوانم، این دو پیراهن در اندازه با هم متفاوت هستند (لوراگی<sup>۷</sup>، ۲۰۰۳: ۴۷-۴۸).

مالک<sup>۸</sup>: موجودی که مالک موجود دیگری است؛ به شرکت علی رفتیم.

اینجا باید یادآور شد مرز بین نقش‌های معنایی را نمی‌توان به وضوح معین کرد. برای مثال، در مورد مرز بین بهره‌ور و پذیرنده که کیتیلای<sup>۹</sup> (۲۰۰۵) به آن پرداخته، در جمله او خانه‌ای برای من ترتیب داد، من هم می‌تواند بهره‌ور باشد، در صورتی که خانه مال شخص دیگری باشد و در اختیار من گذاشته شده تا از آن مستفید شوم؛ و هم می‌تواند پذیرنده باشد، وقتی که خانه‌ای برای من خریده یا ساخته شده است.

زبان‌ور<sup>۱۰</sup> نیز در مقابل پذیرنده/ بهره‌ور مطرح می‌شود و آن را در معنی متضرر از عمل می‌آورند، اما نقش معنایی آن صرفاً متضرر شدن یا محرومیت و فقدان نیست، بلکه جهت انتقال بین دهنده و گیرنده در زبان‌ور عکس جهت بهره‌ور/ پذیرنده است. این موضوع بیش‌تر در افعال دو مفعولی مطرح است.

تمیز<sup>۱۱</sup> که «به صورت گروه اسمی، گروه صفتی و گروه حرف اضافه‌ای در جمله ظاهر می‌شود و به نوعی با متمم مستقیم یا مفعول جمله هم‌ارز است» (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۱۶)، می‌تواند اطلاعات جدیدی از مفعول صریح جمله به دست دهد و در ژرف‌ساخت به عنوان مسند توانایی ساخت جمله اسنادی با مفعول صریح جمله دارد.

در تعیین نقش معنایی حالت‌ها، باید به معنی فعل توجه داشت. در جمله من کتاب را گرفتم متمم فعل گرفتن به عنوان عملی فیزیکی از نظر توصیف و کارکرد معنایی کنش‌پذیر، و متمم همین فعل در کاربرد بسیار پرسامد معاصر من مطلب را گرفتم به عنوان فعل ادراکی، در معنای تجربه‌گر ظاهر شده است و هر دو خوانش

<sup>1</sup> manner

<sup>2</sup> extent

<sup>3</sup> area

<sup>4</sup> abstract space

<sup>5</sup> topic

<sup>6</sup> quality

<sup>7</sup> S. Luraghi

<sup>8</sup> possessor

<sup>9</sup> S. Kittilä

<sup>10</sup> maleficiary

<sup>11</sup> object complement



را به سختی می‌توان تحت یک تفسیر آورد. این مسأله در بررسی حالت‌های مختلف و رابطه آن‌ها با فعل جمله دیده می‌شود. در بررسی کارکردهای حالت ازی، رایشلت (۱۹۰۹) و وست (۲۰۱۱)، هر دو به جمله واحدی از یسن ۴۶، بند ۵، استناد کرده‌اند:

adaṣ aiaṇtəm uruuātōiš vā miθrōibiiō (Reichelt, 1909: 247).

باعث شده است تا از عهد و پیمان‌ش تخطی کند.

yā vā xšaiiaṣ ā daṃ drītā aiaṇtəm uruuātōiš. vā... miθrōibiiō vā (West, 2011: 34).

مردی که به اختیار خویش پذیرای کسی باشد که بر اساس قول یا توافقی‌ها به خانه می‌آید.

رایشلت (۱۹۰۹) به بخشی از جمله اکتفا می‌کند و خوانش کلمه اول جمله وی *adaṣ* با خوانش وست (۲۰۱۱)، *ā daṃ*، متفاوت است، هر چند این اختلاف تأثیری در نوع و تعداد متمم‌های فعل ندارد. این اختلاف در طبقه‌بندی کارکردهای حالت، ریشه در خوانش *aiaṇtəm* دارد؛ رایشلت (۱۹۰۹) آن را از *ā + ay* در معنی تجاوزکردن/از دانسته و آن را ذیل افعالی آورده که فعل با حالت ازی همراه است، اما وست (۲۰۱۱) از *ay* در معنی آمدن دانسته و ذیل ازی‌های ارجاع<sup>۱</sup> آورده، بدون اینکه اشاره‌ای به وابسته فعل داشته باشد. بنابراین، بحث اشتقاق و ریشه‌واژه‌ها یکی از موضوع‌های حائز اهمیت است که در تعیین متمم‌های فعل باید به آن توجه کرد. رابطه بین فعل و متمم‌ها باید در فرایندی دو مرحله‌ای دیده شود؛ تعیین فعل (انتخاب خوانش فعل) و تعیین متمم‌ها با توجه به خوانش فعل (آگل<sup>۲</sup> و فیشر<sup>۳</sup>، ۲۰۱۵: ۲۴۵). از اینرو، در کارهای جدیدتر بر ظرفیت، طبقه‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است که نه تنها تعداد، بلکه با توجه به ویژگی‌های معنایی، نوع متمم‌های مورد نیاز را نشان می‌دهند.

در بحث ظرفیت باید به چهار سطح توصیفی توجه شود: حداقل و حداکثر ظرفیت واحد واژگانی، درجه اختیاری متمم‌ها؛ یعنی متمم‌های اجباری، اختیاری یا اختیاری با توجه به متن؛<sup>۴</sup> ویژگی‌های استاندارد و کاربردی متمم‌ها؛ و توصیف واژگانی، معنایی و باهم‌آیی متمم‌ها (هریست، ۲۰۰۷: ۲۰).

### ۳-۳. ظرفیت در زبان‌های تصریفی

موارد و مسائل موجود در بررسی ظرفیت فعل، در زبان‌های تحلیلی<sup>۵</sup> و ترکیبی<sup>۶</sup> شامل زیرمجموعه‌های پیوندی،<sup>۷</sup> تصریفی<sup>۸</sup> و چندترکیبی<sup>۹</sup> - باهم متفاوت است. در بحث ظرفیت فعل در زبان‌های تصریفی باید به سیستم

<sup>1</sup> ablative of reference

<sup>2</sup> V. Ágel

<sup>3</sup> K. Fischer

<sup>4</sup> contextually-optional

<sup>5</sup> analytic

<sup>6</sup> synthetic

<sup>7</sup> agglutinative

<sup>8</sup> flective

<sup>9</sup> polysynthetic

حالت، یعنی نوع حالت‌ها و توصیف معنا و کاربردهای آن حالت‌ها نیز دقت شود. کارکردهای دستوری در زبان تصریفی در فشرده‌ترین شیوه بیان می‌شوند؛ یعنی یک نشانه حالت، شمار و گاه جنس را نشان می‌دهد (بلیک، ۲۰۰۴: XV). در واقع، اسامی مستقل با توجه به نوع روابطی که با هسته‌شان دارند نشانه‌گذاری می‌شوند. فعل، هسته جمله در نظر گرفته می‌شود چون معین‌کننده تعداد و نوع وابسته‌هایی است که می‌توانند در جمله حضور داشته باشند. چنانچه پیش‌تر نیز اشاره شد، فعل ممکن است وابسته‌هایی داشته باشد که حضور آنها بسته به فعل خاصی نباشد، مثل وابسته‌های مبین زمان یا مکان، که تعدیل‌کننده‌های فعل محسوب می‌شوند. بنابراین، نیاز است که بین روابط معنایی و روابط دستوری تمیز قایل شد. روابط دستوری به روابط خالص نحوی نظیر فاعل، مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم، و روابط معنایی مربوط به نقش و کارکرد معنایی هریک از حالات اشاره دارد که منجر به وجود بیش از یک تفسیر معنایی برای یک واقعه می‌شود (بلیک، ۲۰۰۴: ۱-۳). بنابراین، تعریف وسیع‌تر و جامع‌تر حالت که هر دو کارکرد دستوری و معنایی‌اش را در نظر می‌گیرد، چنین است: طبقه صرفی اسامی که کمک می‌کند به شناسایی رابطه دستوری یا نقش معنایی گزاره اسمی (لوراگی و ناروگ<sup>۱</sup>، ۲۰۱۴: ۴).

حالت‌ها را می‌توان به دو قسم اصلی (دستوری) و حاشیه‌ای (معنایی) تقسیم کرد؛ حالت‌های دستوری شامل حالت فاعلی (nom)، مفعولی (acc)، اضافی (gen) و برایی (dat) و حالت‌های معنایی شامل دری (loc)، ازی (abl) و بایی (ins) (بلیک، ۲۰۰۴: ۳۳). لازم به ذکر است حالت ندایی (voc) جزو هیچ یک از حالات اصلی و حاشیه‌ای قرار نمی‌گیرد، چون هیچ رابطه وابستگی، خواه به شکل متمم و یا تعدیل‌کننده، با هسته جمله، فعل ندارد (بلیک، ۲۰۰۴: ۸). هر یک از این حالت‌ها که با افزودن نشانه حالت به اسم، صفت یا ضمیر نشان داده می‌شود، دارای کارکردهای معنایی متعددی است که در بخش نقش‌های معنایی به آن‌ها اشاره شد. برای مثال، حالت ازی صرفاً نشان‌دهنده خاستگاه یا نقطه آغاز نیست، بلکه می‌تواند دال بر جدایی، مقایسه، سبب، علت و قید حالت نیز باشد.

مفهوم مجموعه روابط نحوی - معنایی چیز کاملاً جدیدی نیست؛ در حقیقت این نوع روابط در کار دستورنویس هندی باستان، پانینی<sup>۲</sup>، نیز یافت می‌شود (بلیک، ۲۰۰۴: ۶۳). کاراکاها<sup>۳</sup> روابط معنایی بین اسم و فعل را نشان می‌دهند که فعل هسته عبارت، و هر وابسته اسمی منسوب به یکی از شش کاراکا است.

عامل	agent	kartṛ
مفعول	object	karman
ابزار	instrument	karaṇa

<sup>1</sup> H. Narrog

<sup>2</sup> Panini

<sup>3</sup> Karakas

مقصد	destination	saṃpradāna
منبع	source	apādāna
مکان	locus	adhikaraṇa

هر دو جمله (۳) و (۴)، یک واقعیت عینی را بیان می‌کند که در آن Devadatta و bhumi به ترتیب اشاره می‌کنند به شخص و مکانی که آن شخص می‌نشیند.

3) Bhūmāv	ās-te	Devadatta-ḥ
زمین loc.	می‌نشیند 3sg-	دودته nom.

دودته بر روی زمین می‌نشیند

4) Bhūmi-m	adhy-ās-te	Devadatta-ḥ
زمین acc.	بر می‌نشیند 3sg-	دودته nom.

دودته بر روی زمین می‌نشیند

در جمله اول bhumi با نشانه حالت دری (loc)، به عنوان مکان (adhikaraṇa (locus) تفسیر می‌شود و در جمله دوم فعل (adhi 'on' + ās 'sit') با bhumi در حالت مفعولی (acc) بیانگر karman همراه است. شمار زیادی از این مثال‌ها حاکی از وجود بیش از یک تفسیر معنایی برای یک واقعه واحد است، هر چند امروزه تفاوت معنایی دقیق بین این دو جمله برای ما نامعلوم است (بلیک، ۲۰۰۴: ۶۴-۶۶).

#### ۴-۳. روابط نحوی - معنایی در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان

در توصیف نظام حالت در زبان‌های تصریفی، از جمله اوستایی و فارسی باستان، دو مشکل اصلی وجود دارند: یکی مشکل تمیز حالت‌ها و دیگری مشکل توصیف معانی و کارکردهای آن‌ها (بلیک، ۲۰۰۴: ۱۹). در مورد مشکل اول باید به مسأله ادغام حالت<sup>۱</sup> اشاره کرد. وقتی نقش‌های دستوری مختلف، با نشانه حالت یکسانی نشان داده شوند، ادغام حالت رخ می‌دهد. برای مثال، در زبان اوستایی حالت فاعلی و ندایی در شمار مثنی و جمع، برایی و ازی در شمار جمع، برایی و ازی و بایی در شمار مثنی، و همین‌طور در فارسی باستان اضافی و برایی، و اضافی و دری در شمار مثنی دارای نشانه حالت یکسان هستند.

نشانه‌های حالت که برای جنس‌های مختلف متفاوت و تعیین‌کننده حالت و شمار هستند، هرگز نمی‌توانند همه معانی و دیگر خواص حالت را نشان دهند. در واقع، نشانه و اسم حالت در وهله نخست ابزارهای یادآوری<sup>۲</sup> هستند که برخی خواص و ویژگی‌های نحوی یا معنایی مهم حالت را بازنمایی می‌کنند و قادر به توصیف کاملی

<sup>1</sup> syncretism

<sup>2</sup> mnemonic

از آن حالت و کارکردهایش نیستند (هاسپلمث<sup>۱</sup>، ۲۰۰۸: ۵۱۱). از این رو، در حوزه حالت معمولاً نشانه‌ها، حداقل در سه سطح بررسی می‌شوند که عبارتند از حالت صرفی، روابط دستوری و کارکردهای معنایی. یک نشانه ممکن است حالت برایی را بازنمایی کند و از نظر رابطه دستوری و معنایی، به ترتیب نشان‌دهنده مفعول غیرصریح و نقش پذیرنده یا بهره‌ور باشد (ناروگ، ۲۰۱۰: ۲۳۷). برای مثال، در جمله (۵) از زبان فارسی باستان *mai* در مرحله حالت صرفی، حالت برایی را بازنمایی می‌کند و در سطح روابط دستوری و کارکرد معنایی، به ترتیب نشان‌دهنده مفعول غیرصریح و پذیرنده یا بهره‌ور است:

5) <i>auramazdā=mai</i>	<i>ima</i>	<i>xšačam</i>	<i>frābara</i> <sup>۱</sup>
nom.sg.m- dat.1sg.	acc. sg. n	acc.sg.n	pret.3sg.act.
(sb.) - (pers.pron.)	(dem.)	(sb.)	
من - اهورامزدا	این	پادشاهی	بخشید

اهورامزدا این پادشاهی را به من بخشید (کتیبه بیستون، ستون اول، سطر ۲۵)

#### ۴. تحلیل داده‌ها

ریشه *dā* در زبان اوستایی، دارای معانی متعددی است، از آن جمله *دادن*، *آفریدن*، *قرار دادن* و بسته به بافت، متمم‌های آن متفاوت است. در این قسمت هر یک از معانی جداگانه ذکر، متمم‌های آن را از نظر حالت و کارکرد معنایی بررسی و سپس، نقش معنایی وابسته‌های آن واکاوی می‌شود. در فارسی باستان هم این ریشه به معنی «آفریدن» و «دادن» به کار رفته است و در بخش مربوطه، نمونه‌های فارسی باستان ارائه می‌شوند. به دلیل کثرت جملات مورد مطالعه فقط به ذکر چند نمونه اکتفا شده است.

#### ۴-۱. ریشه *dā* در معنی *دادن*:

معنی «دادن، بخشیدن» پرکاربردترین معنی ریشه *dā* است. افعال مشتق از این ریشه در برخی بافت‌ها یک متمم و در برخی بافت‌ها، با دو متمم آمده‌اند که متمم اول در حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر ظاهر می‌شود و متمم دوم در نقش معنایی پذیرنده یا بهره‌ور می‌تواند در حالت‌های مفعولی، اضافی و برایی بیاید. وجود حالت‌های مذکور برای دلالت بر یک نقش معنایی حاکی از وجود بیش از یک تفسیر معنایی برای یک واقعه واحد است، ولی تفاوت معنایی دقیق بین این جملات امروزه برای ما نامعلوم است. گاه افعال در معانی استعاری یا مجازی به کار رفته‌اند و باید متمم‌های هر یک را بسته به بافت و معنی آن در نظر گرفت. در تحلیل حالت و نقش معنایی متمم‌ها، این گونه نمونه‌ها در نظر گرفته نشده‌اند.

#### – حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع/کنش‌پذیر

<sup>1</sup> Haspelmath

افعال مشتق از ریشه *dā* به معنی «بخشیدن، دادن» در پاره‌ای از بافت‌ها با یک متمم در حالت مفعولی همراه شده‌اند. این حالت مفعولی از نظر معنایی کارکرد موضوع یا کنش‌پذیر دارد:

6) mazdaiiasna	ahe	nmānahe	<b>miiāzdām</b>	daiθiiārəš	gaoməntəm
nom.pl.m	gen.sg.n	gen.sg.n	acc.sg.m	opt.3pl.a	acc.sg.m
(adj.)	(dem.)	(sb.)	(sb.)	ct	(adj.)
مزدپرست	آن	خانه	میزد	بدهند	گوشتی

مزدپرستان آن خانه می‌توانند غذای گوشتی بدهند (نثار کنند) (وندیداد ۸، بند ۲۲).

7) yō	dāt	<b>manō</b>	...vahiiō	ašiiascā
nom.sg.m	inj.3sg.act	acc.sg.n	acc.sg.n	acc.sg.n
(rel.pron.)		(sb.)	(adj.)	(adj.)
آن که	می‌دهد	اندیشه	بهترین	بدترین

آن که بهترین و بدترین اندیشه را می‌دهد (بیان می‌کند) (یسن ۴۸، بند ۴).

#### – حالت دومفعولی در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و پذیرنده / بهره‌ور

همان‌طور که بیان شد ریشه *dā* در بسیاری از بافت‌ها، با دو متمم همراه است که متمم اول در حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر ظاهر می‌شود و متمم دوم می‌تواند در نقش معنایی پذیرنده یا بهره‌ور در حالت مفعولی بیاید. در جمله (۸) *tarō.piθβəm* / موضوع / کنش‌پذیر، و *spānəm* / پذیرنده / بهره‌ور هستند.<sup>۱</sup>

8) yō	<b>spānəm</b>	<b>tarō.piθβəm</b>	daste
nom.sg.m	acc.sg.m	acc.sg.n	ind.3sg.mid
(rel.pron.)	(sb.)	(sb.)	
آن که	سگ	غذای ناکافی	می‌دهد

آن که سگ را غذای ناکافی می‌دهد (وندیداد ۱۳، بند ۲۰).

#### – حالت مفعولی و برایی در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و پذیرنده / بهره‌ور

همان‌طور که اشاره شد متمم دوم ریشه *dā* در نقش معنایی پذیرنده / بهره‌ور می‌تواند در هر سه حالت مفعولی، برایی و اضافی بیاید و در این قسمت نمونه جملاتی ارائه شده‌اند که متمم دوم در نقش معنایی پذیرنده / بهره‌ور در حالت برایی است. اختلاف حالت برایی و مفعولی نیز در نقش معنایی پذیرنده / بهره‌ور می‌تواند ریشه

<sup>۱</sup> می‌توان *daste* را به معنی «قرار می‌دهد» دانست، در این صورت *tarō.piθβəm* صفت به معنی «گرسنه» و تمیز برای *spānəm* است و از نظر شخص و شمار و حالت با آن مطابقت می‌کند.

در درجهٔ تأثیرپذیری آن‌ها داشته باشد؛ حالت برایی درجهٔ تأثیرپذیری کمتری نسبت به حالت مفعولی دارد (بنونوتو<sup>۱</sup> و پمپئو<sup>۲</sup>، ۲۰۱۹: ۸۳)

9) <i>dāidī</i>	... <i>tū</i>	<b><i>vištāspai</i></b>	<b><i>iṣəm</i></b>
imp.2sg.act	nom.2sg. (pers.pron.)	dat.sg.m (sb.)	acc.sg.f (sb.)
بده	تو	ویشتاسپ	دارایی

تو دارایی را به ویشتاسپ بده (یسن ۲۸، بند ۷).

10) <i>hā</i>	<b><i>nō</i></b>	<b><i>utaiiūtīm</i></b>	<b><i>dāt</i></b>
nom.sg.n (pers.pron.)	dat.1pl. (pers.pron.)	acc.sg.n (sb.)	inj.3sg.act
او	ما	شادایی	می‌دهد

او شادایی را به ما می‌دهد (یسن ۴۸، بند ۶).

...11) <i>yā</i>	<b><i>tōi</i></b>	<b><i>dadəmahī</i></b>
acc.pl.n (rel.pron.)	dat.2pl. (pers.pron.)	ind.1pl.act
آنان	تو	می‌دهیم

آن (خوبی)ها را به تو می‌دهیم (پیشکش می‌کنیم) (یسن ۳۹، بند ۴).

12) <i>nā</i>	... <b><i>kasuikaṃ=cina</i></b>	<b><i>auuarətanəm</i></b>	<b><i>naiṛe...</i></b>	<b><i>nōiṭ, dadāiti</i></b>
nom.sg.m (sb.)	acc.sg.f (adj.)	gen.pl.f (sb.)	dat.sg.m (sb.)	ind.3sg.act
مرد	خیلی اندک	گنجینه	مرد	نمی‌دهد

مرد (چیز) خیلی اندک از گنجینه به مرد نمی‌دهد (وندیداد ۱۸، بند ۳۴).

13) <i>daṣaṭ</i>	... <b><i>ahmāi</i></b>	<b><i>auuaṭ</i></b>	<b><i>āiiaptəm</i></b>	... <b><i>anāhita</i></b>
pret.3sg.act	dat.sg.m (dem.)	acc.sg.n (dem.)	acc.sg.n (sb.)	nom.sg.f (sb.)
داد	آن	آن	آیفت	اناهید

اناهید آن آیفت را به او داد (یشت ۵، بند ۱۹).

<sup>1</sup> M. C. Benvenuto

<sup>2</sup> F. Pompeo

البته لازم به ذکر است گاهی جملهٔ موصولی یا مصدر در مقام متمم فعل آمده است:

14) <b>āsu.aspīm</b>	<b>daḍāiti</b>	<b>miθrō...</b>	<b>nōiṭ aiβi.družiṇti miθrəm yōi</b>
acc.sg.m	ind.3sg.act	nom.sg.m	
(sb.)		(sb.)	

آنان که پیمان نمی‌شکنند      مهر      می‌دهد      مالکیت اسب تند

مهر تیز اسبی می‌دهد به آنانی که پیمان نمی‌شکنند (یشت ۱۰، بند ۳).

در فارسی باستان نیز ریشهٔ *dā* به معنی دادن و بخشیدن با حالت مفعولی برای دلالت بر موضوع یا

کنش‌پذیر و حالت برایی برای دلالت بر پذیرنده یا بهره‌ور به کار رفته است:

15) <b>aita=maiṭ</b>	<b>yānam</b>	<b>auramazdā</b>	<b>dadātuv</b>
acc.sg.n - dat.1sg.	acc.sg.n	nom.sg.m	imp.3sg.act
(dem.) - (pers.pron.)	(sb.)	(sb.)	

بدهد      اهورامزدا      پاداش      من - این

اهورامزدا این پاداش را به من بدهد (کتیبهٔ تخت جمشید داریوش d، سطر ۲۳).

16) <b>aita=maiṭ</b>	<b>auramazdā</b>	<b>dadātuv</b>
acc.sg.n - dat.1sg.	nom.sg.m	imp.3sg.act
(dem.) - (pers.pron.)	(sb.)	

بدهد      اهورامزدا      من - این

اهورامزدا این را به من بدهد (کتیبهٔ نقش رستم a، سطر ۵۵).

در جملاتی نظیر جملهٔ (۱۷) گاهی متمم‌های فعل، خواه اختیاری و خواه اجباری، به قرینهٔ لفظی یا معنوی

حذف می‌شوند. در جملهٔ (۱۷) از فارسی باستان نیز حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع/ کنش‌پذیر حذف

شده است.

17) <b>vasai</b>	<b>dadāmi</b>	<b>agriyānām</b>	<b>martiyānām</b>
adv.	ind.1sg.act	dat.pl.m	dat.pl.m
		(adj.)	(sb.)

بسیار      می‌دهم      وفادار      مردان

به مردان وفادار (بخشش) بسیار می‌دهم (کتیبهٔ تخت جمشید خشایارشا I، سطر ۳۱-۳۰).<sup>۲</sup>

چنان‌که در ادامه دیده می‌شود، حالت مفعولی و یا برایی در کارکرد معنایی پذیرنده/ بهره‌ور به عنوان

متمم‌های اختیاری می‌توانند محذوف باشند. حالت‌های برایی که در این جملات آمده، بر نقش معنایی هدف

دلالت دارد و در دسته‌بندی وابسته‌ها (افزوده‌ها) است نه متمم‌های فعل:

18) <b>xšmākəm</b>	<b>vohū</b>	<b>manaŋhā</b>	<b>vahmāi</b>	<b>dāidī</b>	<b>sauuaŋhō</b>
--------------------	-------------	----------------	---------------	--------------	-----------------

<sup>1</sup> DPd

<sup>۲</sup> این کتیبه در کتاب کنت نیامده آمده است. نگاه شود به اشمیت (۲۰۰۹) DNb27

acc.sg.m (poss.pron.)	ins.sg.n (adj.)	ins.sg.n (sb.)	dat.sg.m (sb.)	imp.2sg.act	gen.sg.n (sb.)
ت	نیک	اندیشه	ستایش	بده	نیکوکاری

(نیرو)یت را از طریق اندیشه نیک برای ستایش نیکوکاری بده (یسن ۵۱، بند ۲).

19) yaṃ	xšnūtəm	rānōibiā	dā	ṅβā	āθrā	suxrā
acc.sg.f (rel.pron.)	acc.sg.f (sb.)	dat.du.n (sb.)	inj.2sg.act	ins.2sg. (poss.pron.)	ins.sg.m (sb.)	ins.sg.m (adj.)
که	خشنودی	توازن	می‌دهی	ت	آتش	سرخ

خشنودی را که از طریق آتش سرخت برای توازن می‌دهی (یسن ۵۱، بند ۹).

### – حالت مفعولی و اضافی در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و پذیرنده / بهره‌ور

متمم دوم این ریشه در نقش معنایی پذیرنده / بهره‌ور چنان‌چه پیشتر نیز بیان شد، گاه در حالت اضافی نیز آمده و با ریشه *dā* تنها نمونه‌ای از کاربرد ضمیر در دست است.

20) dazdi	ahmākəm	taṭ	āiaptəm
imp.2sg.act	gen.1pl. (pers.pron.)	acc.sg.n (dem.)	acc.sg.n (sb.)
بده	ما	این	آیفت

این آیفت را به ما بده (یشت ۱۰، بند ۳۳).

### – حالت اضافی و برابری در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و پذیرنده / بهره‌ور

گاهی متمم نخست فعل که دلالت بر موضوع یا کنش‌پذیر دارد، در حالت اضافی ظاهر می‌شود. در زبان‌های تصریفی مضاف بسته به رابطه‌اش با فعل یا کارکردش در جمله، حالت می‌پذیرد و مضاف‌الیه در حالت اضافی است. در برخی بافت‌ها که مفعول جمله در حالت اضافی است، در واقع، مجازاً مضاف‌الیه به جای مضاف آمده است. رابطه مضاف و مضاف‌الیه می‌تواند جزء و کل یا حال و محل باشد. در نمونه (۲۱) «استخوان‌های ناجویدنی» به جای «بهره‌ای از / بخشی از استخوان‌های ناجویدنی» آمده است:

21) yō	...sūne	astanaṃ	ahmarštanam...	daḍāiti
nom.sg.m (rel.pron.)	dat.sg.m (sb.)	gen.pl.n (sb.)	gen.pl.n (adj.)	ind.3sg.act
آن که	سگ	استخوان	ناجویدنی	می‌دهد

آن که به سگ (اندکی / بهره‌ای از) استخوان‌های ناجویدنی می‌دهد (وندیداد ۱۵، بند ۳).

### – دو حالت اضافی در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و پذیرنده / بهره‌ور



حالت اضافی قابلیت جایگزینی حالت‌های مفعولی و برایی در نقش‌های معنایی کنش‌پذیر/ موضوع و پذیرنده/ بهره‌ور را دارد؛ مانند مثال (۲۲) که حالت اضافی *haomahe* در نقش معنایی کنش‌پذیر/ موضوع، کاربرد مجازی مضاف‌الیه به جای مضاف است:

22) <i>yō</i>	<i>...aṣəmaoγahe</i>	<i>...haomahe</i>	<i>daḍāiti</i>
nom.sg.m	gen.sg.m	gen.sg.m	ind.3sg.act
(rel.pron.)	(adj.)	(sb.)	
آن که	اشموغ	هوم	می‌دهد

آن که (اندکی/ بهره‌ای) از هوم به (انسان) اشموغ (بدعت‌گزار) می‌دهد (وندیداد ۱۸، بند ۱۲).

از آن‌جا که ضمیر متصل در حالت اضافی و برایی یکسان است، گاه برای دلالت بر نقش معنایی پذیرنده یا بهره‌ور به کار رفته و نمی‌توان به قطع و یقین آن را برای یا اضافی دانست؛ بالاخص که تفاوت معنایی آن‌ها برای‌مان چندان مشخص نیست.

23) <i>dazdi</i>	<i>mē</i>	<i>baēṣazanam</i>
imp.2sg.act	gen-dat.1sg.	gen.pl.m
	(pers.pron.)	(sb.)
بده	من	درمان

درمان‌ها را به من بده (یسن ۱۰، بند ۹).

24) <i>yasca</i>	<i>mē</i>	<i>aētahe</i>	<i>...mərəγahe.</i>	<i>gəuš</i>	<i>daθat</i>
nom.sg.m	gen-dat.1sg.	gen.sg.m	gen.sg.m	gen.sg.m	subj.3sg.act
(rel.pron.)	(pers.pron.)	(dem.)	(sb.)	(sb.)	
آن که	من	این	مرغ	گوشت	بدهد

آن که از گوشت این مرغ به من بدهد (وندیداد ۱۸، بند ۲۹).

#### ۲-۴. ریشه *dā-* در معنی آفریدن

یکی دیگر از معانی پرکاربرد *dā* در اوستایی معنی «آفریدن» است. افعال مشتق از این ریشه، هم در اوستا و هم فارسی باستان با یک متمم همراه است که از نظر معنایی نقش موضوع یا کنش‌پذیر را بر عهده دارد.

#### – حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع/کنش‌پذیر

متمم فعل در معنی مذکور در بیشتر جملات در حالت مفعولی آمده است:

25) <i>mainiiū</i>	<i>dāman</i>	<i>daiḍītəm</i>
nom.du.m	acc.pl.n	pret.3du.act
(sb.)	(sb.)	
مینو	مخلوق	آفریدند

دو مینو، مخلوقات را آفریدند (یشت ۱۳، بند ۷۶).

26) auramazda	hya	adadā	ima	frašam
nom.sg.m	nom.sg.m	pret.3sg.act	acc.sg.n	acc.sg.n
(sb.)	(rel.pron.)		(dem.)	(adj.)
اهورامزدا	که	آفرید	این	شگفت

اهورامزدا که این (هستی) شگفت را آفرید (کتیبه نقش رستم داریوش b، سطر ۱-۲).

27) auramazdā	haya	imām	būmim	adā
nom.sg.m	nom.sg.m	acc.sg.f	acc.sg.f	pret.3sg.act
(sb.)	(rel.pron.)	(pers.pron.)	(sb.)	
اهورامزدا	که	این	زمین	آفرید

اهورامزدا که این زمین را آفرید (کتیبه نقش رستم داریوش a، سطر ۱).

### - حالت اضافی در نقش معنایی موضوع/کنش‌پذیر

گاه ممکن است متمم فعل ضمیر متصل یا پی‌بستی در حالت اضافی - برای باشد و نقش معنایی موضوع

یا کنش‌پذیر را بازنمایی کند:

29) yaθā	nō	dātā
adv.	gen.1pl.	ind.2pl.act
	(pers.pron.)	
چنان که	ما	می‌آفرینید

چنان که ما را آفریدید (یسن ۵۸، بند ۵).

### ۳-۴. ریشه *dā* در معنی قرار/دن

یکی دیگر از معانی ریشه *dā* در زبان اوستایی، قرار/دن و وضع کردن، تعیین یا منصوب کردن است که با توجه به بافت جمله و خوانش فعل، گاه با حالت‌هایی همراه می‌شود که جزو متمم‌های اختیاری آن هستند. البته ممکن است نمونه‌های ذکر شده در این بخش، با مثال‌های پیشین همپوشانی داشته باشند.

### - حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع/کنش‌پذیر

متمم این فعل در حالت مفعولی آمده و بر نقش معنایی موضوع/کنش‌پذیر دلالت کرده است:

30) hiiat	astuuantəm	dadā	uštanəm
-----------	------------	------	---------

<sup>1</sup> DNb

<sup>2</sup> DNa

conj.	acc.sg.m (adj.)	inj.2sg.act	acc.sg.m (sb.)
وقتی	استومند	برقرار کردی	نیروی زندگی

وقتی نیروی زندگی استومند را برقرار کردی (یسن ۳۱، بند ۱۱).

### – حالت دومفعولی در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و تمیز

متمم دوم این ریشه در نقش معنایی تمیز می‌تواند اسم یا صفت باشد که تداعی‌کننده موقعیت، حالت و وضعیتی است که متمم اول در نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر در آن قرار دارد.

31) <i>sōidiš.</i>	<i>vərəθrəm</i>	.. <i>dadəmaidē</i>	<i>nəmō</i>	<i>huciθrəm</i>
acc.sg.n (sb.)	acc.sg.n (sb.)	ind.1pl.mid	acc.sg.n (sb.)	acc.sg.m (adj.)
اسلحه	دفاع	قرار می‌دهیم	نماز	نیک‌بنیاد

نماز نیک بنیاد را به عنوان اسلحه و دفاع قرار می‌دهیم (یسن ۵۸، بند ۱).

32) <i>humāim</i>	<i>θβā...</i>	<i>dadəmaidē</i>		
acc.sg.m (adj.)	acc.2sg. (pers.pron.)	ind.1pl.mid		
دارنده قدرت نیکو	تو	قرار می‌دهیم		

تو را دارنده قدرت نیکو قرار می‌دهیم (در نظر می‌گیریم) (یسن ۴۱، بند ۳).

33) <i>yascā</i>	<i>dāθōng</i>	<i>drəguuatō</i>	<i>dadāt</i>	
nom.sg.m (rel.pron.)	acc.pl.m (adj.)	acc.pl.m (adj.)	inj.3sg.act	
آن که	خردمند	دروندان	قرار می‌دهد	

آن (مرد فاسد) خردمندان را دروند می‌کند (تحت‌اللفظی: در وضعیت دروندان قرار می‌دهد) (یسن ۳۲، بند ۱۰).

34) <i>yā</i>	<i>vīspā</i>	<i>hāirišš</i>	<i>huzāmitō</i>	<i>dadāiti</i>
nom.sg.f (rel.pron.)	acc.pl.f (adj.)	acc.pl.f (sb.)	acc.pl.f (adj.)	ind.3sg.act
آن که	همه	زنان	خوب‌زایش	می‌دهد

آن (اردوی‌سور اناهید) که همه زنان را خوب‌زایش می‌کند (تحت‌اللفظی: همه زنان را خوب‌زایش قرار

می‌دهد) (یسن ۶۵، بند ۲).

35) darəscā	daθaṭ	amərəxšiiāntīm	vīspam	yam	astuuaitīm	gaēθam
nom.sg.f (sb.)	inj.3sg.act	acc.sg.f (adj.)	acc.sg.f (adj.)	acc.sg.f (rel.pron.)	acc.sg.f (adj.)	acc.sg.f (sb.)
نگاه	داد	فنانا‌پذیر	همه	-	استومند	جهان

نگاه(ش) همهٔ جهان استومند را فنانا‌پذیر می‌کند (تحت‌اللفظی: در حالت فنانا‌پذیر قرار می‌دهد) (یشت

۱۹، بند ۹۴).

– دو حالت مفعولی و یک حالت برایی در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و تمیز و پذیرنده /

بهره‌ور

همان‌طور که می‌بینیم، متمم در حالت برایی در نقش معنایی کنش‌پذیر/ بهره‌ور در این ساختار جزو

متمم‌های اختیاری است.

36) kōmnā	mauuaitē	pāiūm	dadā
acc.sg.m (inter.pron.)	dat.sg.m (adj.)	acc.sg.m (sb.)	inj.2sg.act
چه کسی	یکی چون من	حامی	قرار می‌دهی

چه کسی را برای یکی همچو من حامی قرار می‌دهی (تعیین می‌کنی) (یسن ۴۶، بند ۷).

– حالت مفعولی و دری در نقش‌های معنایی موضوع / کنش‌پذیر و مکانی

متمم دوم ریشه *dā* در معنی قرار دادن می‌تواند در حالت دری پذیرای نقش مکان باشد مثل جملهٔ زیر:

37) kaθā	ašai	drujōm	diiam	zastaiiō
adv.	dat.sg.n (sb.)	acc.sg.f (sb.)	opt.1sg.act	loc.du.m (sb.)
چگونه	اشه	دروج	بدهم	دو دست

چگونه دروج را در دو دست اشه (دستانی که از آن اشه است) قرار بدهم (یسن ۴۴، بند ۱۴).

اما ذکر این نکته لازم است که هرچند در تعریف نقش معنایی مکان اشاره به موقعیت زمانی و مکانی شده

است، مکان می‌تواند اشاره به موقعیتی انتزاعی یا برای دلالت بر حالت قرار گرفتن چیزی باشد، مانند جملات زیر:

38) yā	nā	xʷāθrē	dāiiaṭ
ins.sg.n (rel.)	acc.1pl. (pers.pron.)	loc.sg.n (sb.)	subj.3sg.act
آن که	ما	راحتی	بدهد

از طریق آن (دست تو) ما را در راحتی قرار بدهد (یسن ۵۰، بند ۵).

39) yāiš	rapantō	daidī	xʷāθrē
ins.pl.n (rel.pron.)	acc.pl.m (adj.)	opt.3sg.act	loc.sg.n (sb.)
آنانی که	حامی	بدهد	راحتی

از طریق آن (آیفت‌ها) حامیان را در راحتی قرار بدهد (یسن ۲۸، بند ۲).

40) mazdā	xšaθrā	vərəzī	nā	diiāt	ahurō
nom.sg.m	ins.sg.n	loc.sg.m	acc.1pl.	opt.3sg.act	nom.sg.m
(sb.)	(sb.)	(sb.)	(pers.pron.)		(sb.)
مزدا	قدرت	راحتی	ما	بدهد	اهورا

اهورامزدا از طریق قدرت(ش) ما را در راحتی قرار دهد (یسن ۴۵، بند ۹).

### – حالت مفعولی و برایی در نقش‌های معنایی موضوع/کنش‌پذیر و مکانی

در برخی از بافت‌ها، متمم دوم این ریشه در معنی *قرار دادن* برای دلالت بر نقش معنایی مکان برای اشاره به موقعیتی انتزاعی یا برای دلالت بر حالت قرار گرفتن چیزی، در حالت برایی ظاهر می‌شود، مانند جملات (۴۱) تا (۴۴) که ترجمه آنها مطابق با نظر بارتلمه<sup>۱</sup> (۱۹۶۱: ۷۱۱) است:

41) yāiš	gaṃ	karapā	usixšcā	aēšomāi	dātā
ins.pl.m	acc.sg.m	nom.sg.m	nom.sg.m	dat.sg.m	inj.2pl.act
(rel.pron.)	(sb.)	(sb.)	(sb.)	(sb.) aēšoma-	
آنها	گاو	کرپن	اوسیج	خشم	می‌دهند

کرپن و اوسیج، از طریق آن (کلمات بد) با گاو به خشونت رفتار می‌کنند (تحت‌اللفظی: گاو را در خشم قرار می‌دهند) (یسن ۴۴، بند ۲۰).

42) yā	mōi	yā	gaēθā	dazdē	aēnaḡhē <sup>۲</sup>
nom.sg.m	gen.1sg.	nom.pl.f	acc.pl.f	ind.3sg.mid	dat.sg.n
(rel.pron.)	(pers.pron.)	(rel.pron.)	(sb.)		(sb.) aēnah-
آن که	من	-	گله	می‌دهد	آزار

آن که گله‌های مرا مورد آزار قرار می‌دهد (تحت‌اللفظی: در آزار قرار می‌دهد) (یسن ۴۶، بند ۸).

43) yā	nā	aštāi	daidītā
nom.sg.m	acc.1pl.	dat.sg.n	opt.3sg.mid
(rel.pron.)	(pers.pron.)	(sb.) ašta-	
آن که	ما	دشمنی	بدهد

آن که با ما دشمنی می‌کند (تحت‌اللفظی: ما را مورد دشمنی قرار دهد) (یسن ۴۶، بند ۱۸).

44) yām	axtōiōi	dāḡhē
acc.sg.m	dat.sg.f	subj.2sg.mid
(rel.pron.)	(sb.) axtay-	
آن که	گزند	بدهی

آن را که گزندسانی (تحت‌اللفظی: آن را که در گزند قرار دهی) (یسن ۳۶، بند ۱).

### ۵. نتیجه‌گیری

افعال مشتق از ریشه *dā* در زبان اوستایی در سه معنی *دادن*، *آفریدن* و *قرار دادن* و در زبان فارسی باستان در معانی *آفریدن* و *دادن* آمده است. این معانی متمم‌هایی دارند که در حالت‌های گوناگون می‌آیند و بر نقش معنایی متعددی دلالت دارند. گاهی مصدر و یا جمله نیز می‌تواند جانشین متمم‌ها شود.

<sup>1</sup> Ch. Bartholomae

<sup>۲</sup> بارتلمه این واژه را مصدر گرفته است.

ریشه *dā* در زبان فارسی باستان، در معنی دادن با متمم‌هایی در حالت‌های مفعولی و برایی به ترتیب در نقش معنایی موضوع/ کنش‌پذیر، و پذیرنده/ بهره‌ور و در معنی آفریدن تنها با یک متمم در حالت مفعولی در نقش معنایی موضوع/ کنش‌پذیر همراه است. ریشه *dā* به این مفهوم در زبان اوستایی با دو متمم می‌آید که یکی دلالت بر نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر دارد که با حالت‌های مفعولی و گاهی اضافی نشان داده شده است و متمم دیگر در نقش معنایی پذیرنده یا بهره‌ور در حالت‌های مفعولی، برایی و اضافی ظاهر می‌شود. اختلاف حالات اضافی و مفعولی در نقش معنایی موضوع/ کنش‌پذیر ریشه در کمیت موضوع دارد، یعنی حالت اضافی به بخشی از موضوع و حالت مفعولی بر کل موضوع دلالت دارد. اختلاف حالت برایی و مفعولی نیز در نقش معنایی پذیرنده/ بهره‌ور می‌تواند ریشه در درجه تأثیرپذیری آن‌ها داشته باشد؛ حالت برایی درجه تأثیرپذیری کمتری نسبت به حالت مفعولی دارد، ولی کاربردهای دیگر حالات در نقش همسان همچون اضافی در نقش پذیرنده/ بهره‌ور چندان برای مان روشن نیست.

ریشه *dā* در معنی آفریدن در زبان اوستایی همچون فارسی باستان با یک متمم همراه است که نشان‌دهنده نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر است ولی بر خلاف فارسی باستان متمم آن علاوه بر حالت مفعولی در حالت اضافی نیز آمده است. ریشه *dā* فقط در زبان اوستایی در معنی قرار دادن آمده است که بسته به بافت جمله می‌تواند فقط با یک متمم در حالت مفعولی پذیرای نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر یا با دو حالت مفعولی یکی در نقش معنایی موضوع یا کنش‌پذیر و دیگری در نقش معنایی تمیز ظاهر شود. همچنین گاهی متمم دوم در حالت دری و برایی برای اشاره به موقعیت و مکان واقعی یا انتزاعی به کار می‌رود، هرچند تفاوت این دو حالت برای اشاره به یک نقش معنایی امروزه برای ما مجهول است. فقط در یک جمله با دو حالت مفعولی و یک حالت برایی در اشاره به نقش‌های معنایی موضوع/ کنش‌پذیر و تمیز و پذیرنده/ بهره‌ور آمده است که حالت برایی در نقش معنایی کنش‌پذیر/ بهره‌ور جزو متمم‌های اختیاری است.

#### منابع

طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳). دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی. ج ۲. تهران: نشر مرکز.

Ágel, V. & Fischer, K. (2015). Dependency grammar and valency theory. In: Bernd Heine and Heiko Narrog (eds), *The Oxford handbook of linguistic analysis*. 2<sup>nd</sup> ed. (pp. 224-258). Oxford-New York: Oxford University Press.

Allerton, D. J. (1982). *Valency and the English verb*. London/New York: Academic Press.

Anderson, J. M. (1971). *The grammar of case: Towards a localistic grammar*. London/New York: Cambridge University Press.

Bartholomae, Ch. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: Walter de Gruyter & CO.

Benvenuto, M. C. & Pompeo, F. (2019). Some remarks on the accusative in old Persian. *Vicino Oriente Journal XXIII*, pp. 81-93.

Blake, B. J. (2004). *Case*. 2<sup>nd</sup> ed. Cambridge: Cambridge University Press.

- Bussmann, H. (2006). *Routledge dictionary of language and linguistics*. translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzazi. London/ New York: Taylor & Francis e-Library.
- Dik, S. (1978). *Functional grammar*. Amsterdam: North Holland.
- Fillmore, Ch. (1968). The case for case. In: Emmon Bach and Robert T. Harms (eds.), *Universals in linguistic theory*. (pp. 1–88). New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Götz-Votteler, K. (2007). Describing semantic valency. In: Thomas Herbst & Katrin Götz-Votteler, *Valency: Theoretical, descriptive and cognitive issues*, (pp. 37.49). Berlin/ New York: Mouton de Gruyter.
- Haspelmath, M. (2008). Terminology of Case. In: Andrej Malchukov & Andrew Spencer, *The Oxford Handbook of Case*. (pp. 505-517). Oxford-New York: Oxford University Press.
- Helbig, G. (1992). *Probleme der Valenz- und Kasustheorie*. Tübingen: Max Niemeyer Verlag.
- Helbig, G. and W. Schenkel (1973). *Wörterbuch zur Valenz und Distribution deutscher Verben*. 2<sup>nd</sup> ed. Leipzig: VEB Verlag Enzyklopädie.
- Herbst, Th. (2007). Valency complements or valency patterns?. In: Thomas Herbs & Katrin Götz-Votteler (eds), *Valency: Theoretical, descriptive and cognitive issues*. (pp. 15-35). Berlin/ New York: Mouton de Gruyter.
- Jügel, Th. (2017). Iranian 35. The syntax of Iranian. In: Jared Klein, Brian Joseph, Matthias Fritz, In cooperation with Mark Wenthe (eds). *Handbook of comparative and historical Indo-European linguistics*, Vol. I. (pp.549-566). Berlin/ Boston: de Gruyter GmbH.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian grammar, texts, lexicon*. 2<sup>nd</sup> ed. New Haven: American Oriental Society.
- Kittilä, S. (2005). Recipient prominence vs. beneficiary prominence. *Journal Linguistic Typology*. <http://hdl.handle.net/10138/251209>. Accessed January 24, 2024.
- Klein, J., Brian J., Matthias F., & Wenthe, M. (2017). *Handbook of comparative and historical Indo-European linguistics*. I–III. Berlin/ Boston: de Gruyter GmbH.
- Luraghi, S. & Narrog, H. (2014). Perspectives on semantic roles: An introduction. In: Silvia Luraghi & Heiko Narrog (eds). *Perspectives on Semantic Roles*. (pp.1-21). Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Luraghi, S. (2003). *On the meaning of prepositions and cases (The expression of semantic roles in ancient Greek)*. Amsterdam-Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.
- Narrog, H. (2010). A diachronic dimension in maps of case functions. *Linguistic Discovery Journal* 28. pp. 233-254. doi: 10.1349/PS1.1537-0852.A.352.
- Reichelt, H. (1909). *Awestisches elementarbuch*. Heidelberg: Carl Winter's Universitätsbuchhandlung.
- Schmitt, R. (2009). *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden: Editio minor mit deutscher Übersetzung*. Wiesbaden: Reichert.
- Skjærvø, P. O. (2009). Old Iranian languages and middle west Iranian. In: Gernot Windfuhr (ed.), *The Iranian languages*. (pp.43–195, 196–278). London: Routledge.
- Starosta, S. (1988). *The case for lexicae*. London: Pinter.
- Tesnière, L. (1953). *Esquisse d'une syntax structural*. Paris: C. Klincksieck.
- Tesnière, L. (1959). *Elements de syntax structural*. Paris: C. Klincksieck.
- West, M. L. (2011). *Old Avestan syntax and stylistics with an edition of the texts*. Berlin: De Gruyter. Westergaard, Niels Ludvig.